

مسعود بيزارگیتی

# لحظه‌ها و تأمل



تقدیم به همسر فرشته سعید پور

به پاس بردباری و محبتش

**لحظه ها و نامل**

شعر / ۱۴

مجموعه ی آرست / ۲۷



ARABT آرست

شرکت فرهنگی - هنری آرست

مسعود بیزار گیتی

# لحظه ها و نامل



آرست ARAST

پاییز ۱۳۷۴



آرست ARAST

# لحظه ها و ثَمَل

مسعود بیزار گیتی

چاپ یکم : ۱۳۷۴

طراح و امور هنری : هایده عامری ماهانی

حروفچین : مهرا فروز فراکیش

حروفچینی ، نظارت و امور فنی : آرست

لیتوگرافی : فام / چاپ و صحافی: بهرام

تیراژ: ۱۳۰۰ نسخه

تمام حقوق برای شرکت فرهنگی-هنری آرست محفوظ است

تلفن : ۶۴۱۳۷۵۵

صندوق پستی: ۴۹۹۵-۱۹۳۹۵

۷	آفتاب حضور
۹	نوستالژی
۱۰	دریایی
۱۱	ستاره خاموش ۳/۲/۱
۱۵	امید
۱۶	رها
۱۸	شعر بلند امید
۲۰	برای دوست
۲۲	در روشنای شب
۲۳	دلتنگی ها
۲۵	مرثیه
۲۷	خطابه در عشق
۲۹	جستجو
۳۱	....
۳۳	فریاد خاموش
۳۵	بی حضور باد
۳۷	سرود زمان
۳۹	تکاپو
۴۱	سفر
۴۴	شاعر ۳/۲/۱
۴۹	عاشقانه ها ۱-۱۳
۷۱	لحظه ها و تأمل ۱-۱۸



## آفتاب حضور

تو می روی  
بی که ترانه ای  
بر جا بگذاری  
و ماه  
داغدار ستاره ای ست



که آفتاب

شانه هایت بود

\*

نبودنت

حضوری دوباره است

تا پنجره ها گشوده شوند

و تنهایی شان را

به آینه ها

بسپارند

## نوستالژی

خاطره هایت

بر شانه های نسیم

رفت

تو ماندی

وستاره ای

بر فراز سرت

انتظار می کشد

## دریایی

سر به شانه اش بگذار  
دلی دریایی دارد  
به لبخندی کوچک  
راضی می شود  
از هیاهای امواج  
مهراس  
دست های نیاز است  
که ماه را  
آغوش می گیرد  
و جهان را  
روشن می کند

## ستاره خاموش

همیشه صدایی خواهد بود

همیشه نگاهی ،

حتا

اگر ستارگان

یکایک

سرد شوند

و پرده ای ابری

آوار آوازاها باشد.

۲

نه باران و  
نه آفتاب  
جادوی توفان  
اما  
گذرگاه  
هر ستاره است.

۳

با یاد کدام بهار  
ستاره ها را  
شماره می کنی  
کاغذ هایی کوچک  
-رؤیاهای خرد

که بر پرده ی چشمانت  
نقاشی کرده اند

دریغا

رؤیا و

دریا

دریای رؤیایی

که

در گستره ی نگاهت

خطوط بی مرز جهان را

ترسیم می کند.

## امید

رهاتر از فریاد

دوشادوش باد

می روم،

بر پیشانی شقایق ها

بوسه می نهم

و ققنوس وار

در آتش غریوشان

جاودانه می شوم.



رها

فاصله ناچیز است

فاصله

ناگفتنی ست،

رهایی نور از

قفل یک کلید.

دست های تو  
آری  
بی فاصله ست  
با آویزهای نور  
در حجم شب  
و تحفه ات  
در جشن بی تالوئی من  
در شبی غمین  
ستاره برگ بهاری ست.

## شعر بلند امید

گم شد  
صدای تندر عاشق  
در حضور پرتراکم ابر،  
غریو  
گره بسته در گلو

و قلب آینه  
 زخمی ست  
 از عنکبوت دلتنگی.

تو مفهوم آفتابی  
 اگرچه بی طاقت پرسه می زنی ،  
 و دریای دم کرده  
 به جست و جویت  
 در عطشی تبناک  
 هذیان می بافد.

بر چله ی خیال  
 نشسته ای  
 آبستن تفاهم جنگل  
 با درخت ،

رها شو!  
 رها شو!  
 پیکان بی قرار.

## برای دوست

در اندوه پرملال  
در کدورت شب  
نگاهت  
ستاره ای ست  
که بامن از صبح

سخنی می گوید.

چشمانت

آبگین عشق است

که رسولان عاشق

در آن می نگرند

و پرنده ی آوازت

آیه نجاتی

که بهار را

تفسیر می کند.

## در روشنای شب

شب

تیپا خورده از ترانه ی شبنم ها  
می گریزد  
و نگاه ها از پس پنجره  
زمزمه های طلوعند .

ارابه ی زمان را  
آواز دست ها  
می رانند.

## دل‌تنگی‌ها

شگفتا

شگفتا

پرت افتادن

در مرز

غربت و

تنهایی.



گریستن  
 آواز را  
 و مرگ را  
 چون لبخنده ی گرم کودکی  
 پذیرفتن.

عقوبتی  
 این گونه سنگین را  
 کدام دهان  
 به شکفتن  
 گشوده خواهد شد.

آه!  
 در خاک خون خویش  
 نه  
 می توان سرود  
 نه  
 می توان گریست.

## مرثیه

به پرپرشدگان زلزله گیلان

آه

کودکان عسل

پرندگان کوچک نو پرواز!

چه دلگیر

خفته اید

بر بستر خشونت یک لرزش  
در امتداد وحشت یک شب.

تنهاست

دل،

هم‌آواز عاشق فردا

صدایت

کجاست؟

## خطابه در عشق

تو کیستی  
که بدینسان  
ردای بلند شعرم را  
بر شانه های آرامشت  
می افکنم.

کیستی

که قناری های شاد کلامم

به سوی تو پرواز می کنند.

□

گهواره های عشق

با ترانه دستانت

می بالند.

با کدام سرود

به پیشواز تو آییم؟

ای بهار همیشه

با کدام نگاه

## جستجو

زیستن  
در نگاه تو  
گذشتن  
از معبر فصول است و  
خورشیدی ناپیدا را

به جستجو  
عصب شکستن.

قطره ای تو  
با معنای اقیانوس  
و ناپیدا  
در آب های زمان.

به جست و جویت  
برخاستن  
زیستن در آب است و  
دوام تشنگی

تو!  
معنای آبی،  
مفهوم عطش.

....

گم گشتگان جهان غریبیم  
محبوس  
در رؤیاهای قدسی مان  
رؤیاهای بی مرز



به دم فرو بردنی  
می پاییم.

وگر  
لب از لب بگشاییم  
زندانی زنجیر پاره های زمانیم  
میان  
ماندن و  
رفتن.

تنها  
رؤیایی سبز را  
که شکوفه باران ستاره هاست  
آسمان تهی را،  
به انتظار  
عصب می شکنیم.

## فریاد خاموش

سکوتت زیباست.  
گویا تر  
از نعره های تماشاگران.

سکوتت  
گویای یقینی ست،

ناقوس همه فریادها  
هنگامی که شهر  
در دهلیز خواب خویش  
فرو می رود.

خاموشیت  
جوانه ی فریادی ست  
در باغ شوره زار.

## بی حضور باد

با باد  
تا کجا برانم  
با باد  
تا کجا بخوانم؟

ماه را

بی حضور باد

گردن آویزت

می خواهیم.

در سایه های خزانی

که برگ ها

طعم گس کهولت را

در رقص عظیم سقوط

تجربه می کنند،

ماه را

ترانه ای می کنم

تا رقص نوشاد اختران.

## سرود زمان

آواز هایی می رویند  
آواز هایی پیر می شوند  
و نسیم  
انعکاس حنجره های بغض کرده را  
آینه ای می شود

رو در روی  
آینه ای.

شب‌نم و  
گیاه و

سپیده دمان،

هوای مه آلود

و قناری کوچکی

که

عاشقانه می خواند.

□

پنجره زمان می گشایم

رقص نسیم است و

شب‌نم و

عاشقانه ها

با ترانه هایی که می آیند و

بی تملی

در می گذرند.

## تکاپو

به تکاپویی مکرر  
باز می آیی  
با آینه و  
آتش و  
آب



شاید

جهان را

نگاهت

آرامش کهکشانی باشد.

شاید

بی قراری تندی.

تا سپیده

زبان گشاید

و به دشت ها و

کوه ها

فرود آید.

اختر

ترانه های عاشقان جهان باش.

## سفر

از قاب پنجره

نظاره که می کنم

جهان

کودک غمگینی ست

در

منظومه ی تنهایی ام.

درختان  
 فریاد های خاموشند  
 نوزاد پچیچه ای  
 که بر نیامده  
 جهان را  
 ترک می گوید  
 و تابوت زمین  
 مادر هم غوشی و  
 تنهایی ست.

به کدام ستاره  
 دل آویزم  
 در کهکشانی  
 که ترانه اش  
 صلیب مرثیه ها می ست  
 بر دوش زخمی شقایقی.

□

سفر اینگونه بی افق  
 که ره توشه اش  
 دل عاشق است و

نمناکی چهره ها  
 در قامت پر انحنای  
 جاده خاموش  
 پی جوی شوخ چشمی  
 کدامین تولد است.

□

سفر  
 ادامه ی التهاب نگاهی ست  
 در بغض انفجار  
 در مرز بی ترانه و  
 بی رقص

آن جا  
 که هر طلوع  
 غروب غریب ستاره غمگینی ست  
 در  
 آسمان انتظار.

## شاعر

۱

آواره ای  
 میان اندوه واژه ها  
 تا سفره ی شعرت را  
 بگستری  
 و فانوس شبانگاهی را  
 برافروزی

کولی وار  
 پرسه گرد  
 یاد و خاطره و عشقی

۲

با بال خاطره ها  
پرواز می کنی  
و عطر کلامت  
شبنم و دریاست.

ناقوس بامدادان

در نگاه توست.

و دلت

-آمیزه ی ترانه و توفان

به وسعت فرداست.

بر دریایی دیگر

می رانی

و بادبان هجاهایت

بر فراز جهان

می رقصد.

۳

می خوانی  
و در بستر آوازت  
می خوابی.

در رؤیاهای قوم من  
تکرار می شوی



دلشوره های شان را و  
امیدشان را  
بر می تابانی ،  
جراحت دیرینه سالشان را  
تازه می کنی  
تا  
شاید  
در سکوت کوچه های غریب  
پنجره ای  
به نوازش شاخه ای بهار  
گشوده شود.

عاشقانه ها



۱

بهار را  
در گستره عظیم قدم هایت  
سر بریده ام

جنگل  
شرمناک

از نگاه سبزت  
پژمرده می شود.  
و آوازت  
هجوم پرنده های شاد است  
در باغ.

شکوفه ی خورشید  
در دست های توست  
و اندوه سرد  
در جان من.

۲

پروانگان را  
 به گردت  
 فرا مخوان  
 ما سوختیم،  
 در روشن آرزویمان  
 اندوختیم  
 آواز شعله ی عاشق را.  
 پرپر زد  
 آن جوانه رستن  
 در آرزوی نهال؛

طلب کن  
 طلب کن  
 تا هجوم خنده ی شبنم  
 تا مقدم بهار  
 طلب کن!

۳

برای نغمهٔ عزیزم

بر خاک فرش تفته

اگر

قطره ای شوی

دریا

به حسادت

تشنه می شود.

بیبار!

تا رقص سیرابی

تهی شو.

۴

وقتی ستاره می خواند  
ترانه ای کوچک  
از نیاکانش ،  
خواب  
به چشمان بی بصیرت شب



شکسته می گردد.

وقتی شکفته می شود  
گلی

ز ساقه ی بامداد،  
نیلوفران عاشق  
به جانب دریا  
نماز می خوانند.

وقتی دلت  
صداقت آینه است  
مرا  
به آب  
مرا  
به آفتاب  
نیازی نیست.

۵

نگاهت را  
به جهان  
پرتاب کن  
تا باران  
آئینه ها را  
دسته دسته

بارد.  
از کدامین کوانه می گذری  
که دست ها  
پرنده های نیازند  
محبوس  
به رؤیایشان.

ارابه های خاطره  
در کبودی شب می گذرن؛  
نگاهت را  
به جهان  
پرتاب کن .

۶

نگاه سبزت

آواز کبوتری را دارد

که در تلخی قفس

مچاله می گردد.

بر تو چه رفت

ای تجسم نیلوفر ،  
 که تبسم ها را  
 شاد می خواهی  
 و بر زاری ها  
 ستاره می پاشی.

ای یگانه ترین نگاه ها !  
 ابری شو  
 بر مزارع بی باران  
 تا گلوگاهم  
 در کوره ی عطش  
 نمی زند.

ترنم رقصان ستارگان شو  
 تا مرثیه های این شب ناپاک را  
 به خاک سپارم.

بر رودبار لحظه ها  
 ای جاری بهار!  
 همیشه روان باش.

۷

نامت

بر ارتفاع لحظه ها

پرواز می کند.

ای صداقت هستی

دریا  
 نیازمند  
 یکی نگاه توست،  
 تا آرامش آبی اش  
 بی قرار عطری نسیمی ست  
 که آواز تو را دارد.

یادت  
 تنفس سحرگهست  
 پنجره ای  
 که به آفتاب  
 گشوده می شود  
 تا گلستان خاطره ها را  
 دوباره بیاراید،  
 تا  
 گلهای عاطفه را  
 آبی  
 دوباره ببخشد.

بیتوته کن  
 بر جان بی ترانه ام.  
 بر فراز نخل نگاهم  
 ستاره ای شو  
 تابناک،  
 تا نماز سحرگاهم را  
 در عطوفت دستانت  
 اقامه کنم.

آه  
 آرامش بهاری  
 در گذار زمان  
 و نجابت آب؛  
 به استجابت دریا  
 که در هرم بی قراری ات  
 ذوب می شود ،  
 بیار.



پرواز کدامین ترانه  
پرواز کدام خاطره  
بر فراز جاده عاشق  
با تیر کینه شب  
آمیخت.

پرواز!

چه سخت می گذشت

در مدار سرد زمان

باران گریست .

باران

به دهان گشاده خواند

در سوگ آن پرنده ی نوپر.

آه!

ققنوس قصه

بگذار

در آتش

دوباره بسوزد،

تا سپیده ی دیگر

هماره برافروزد.

۱۰

کهکشان ستاره ها  
با صدایت آشناست  
و دريچه های معطر  
دريچه های سبز  
گشایش قفل جادویی شان را

در آفتاب دست هایت  
می جویند.

از کدام کرانه گذشتی  
با کدام ترانه  
که ساحل خشک رود  
از شبنم نگاهت  
سرشار باران و  
نمناکی لحظه هاست.

هنگامی که نسیم  
حضور تو را  
جار می زند،  
در رگ هر برگ  
تولدی دوباره  
جوانه می بندد.

بر سرزمین حسرت  
هماره  
گذر کن.

۱۱

مهتاب خاطره ها ست  
عشق  
وقتی که شب  
گیسوی سیاهش را  
رج می زند.

۱۲

وقتی که دل  
می شورد  
بر آسمان رؤیاها  
باغبان بهار  
بر پنجره ی زمستان  
می کوبد.

۱۳

چشم‌های تو خاموش شد  
و خورشید  
به دریا ریخت

تو رفتی  
و آواز شاعران را  
ستاره‌ها  
تسلیت گفتند.

بذر هزار آینه  
در  
آواز باد  
می‌نشانم.

لحظه ها و تأمل





۱

خسته خوابی طولانی  
 بر مدار خاطره ها؛  
 اندوهگین تلخابی ی ساقه ی علفی  
 بر دهان کودکان عسل  
 آه!  
 تا دلی  
 به تپیدن درآید و  
 لبی  
 به شکفتن  
 گشوده شود ،  
 کدام حادثه باید  
 مکرر شود؟  
 کدام  
 حادثه...

۲

نسیم آواز تو را می شنوم  
در آغازی دیگر ،

هنگامی که

پشته ی ارابه ها

سنگین

از اجساد هم‌آغوشی ترانه هاست.

در مرز بی نهایت ادراک  
بی قرار عطر ستاره ای هستم.  
پنجره ی زمان  
بگشا  
دست هایت را  
بیافشان  
جاری شو ؛  
دریها  
به حسرت  
نیازمند یکی  
نگاه تواند.

۳

صداها

صداها

و سکوت.

ریشه ها از فریاد

سرشارند.

صداها و

سکوت

و فرجامی که

آزمون تلخی عطش را

تجربه می کند.

۴

گریبان پنجره  
در دست باد  
پنهان است  
و گلوی شعر من  
با اشک روشنت  
نمناک می شود.

بر ارتفاع هر نگاه  
هماره  
عقاب ترانه ای  
پرواز می کند.

۵

پیراهن شعرت  
گلگون از  
خلخال ستاره هاست  
و دریا  
بر بستری از حماسه و عطش  
ترانه می خواند.

جنگل  
در سکوت خویش  
آبستن  
هزار کودک خندان است.

۶

باریدن

باریدن

باریدن؛

لحظه ها را

گریستن.



لحظه ها سرشارند  
از بیگانگی خویش  
لحظه ها  
پربارند.

لحظه ها  
در مدار بی تدبیری  
بیزارند.

۷

لحظه ها  
وجود مقدس  
عشق و  
تفکر و  
تنهایی.

لحظه ها تنهایند ،  
و جوانه دیدار  
آه!  
چه دیررس است.

۸

گریز  
گریز و فریاد  
از تباهی رستن

زمین  
از درد آبستنی  
فریاد می کشد.

۹

شتاب موج  
 دلشوره ی ابر  
 انعکاس صادق هستی.  
 تو از کدام  
 آینه  
 برآمدی  
 که چشمه های جهان  
 بر زلالی ات  
 گواهانند.

آه!

پرنده ای هستی  
 و عظمت زمین را  
 در بال های کوچک ات  
 خلاصه می کنی.

۱۰

شب و

نیلوفر رؤیاها

و ماه

که به حسرت

فانوس کوچه هاست.

سطری اندوه و

جهانی عشق.

۱۱

ما را

زمان

چه بی ترانه می گذرد.

اندوه سالیان کجاست؟

غریب

به اضطرابی پنهان

پیوند خورده است.



زمان را  
 به ترانه اندوهان  
 صیقل می دهم.

ای آشنای همیشه  
 تصویر ما  
 در آبگین تو  
 تعبیر می شوند  
 ما را  
 بر آسمان نگاهت  
 سرتو ای کن.

بر گرده ی نسیم  
 اطلسی ها  
 عطر تو را دارند  
 و خورشید  
 بر مدار چشم های تو می چرخد.

۱۲

همیشه

ترانه ای

کنار دلم

پرسه می زند

تلنگری اگر

بر بایدهش



تا

چون اناری بترکد

و بر فراز نگاه جهان

در نهفت شب

فواره ی

ستاره و

دریا باشد

□

مغروق رؤیاهای،

در اشک غمناک جهان

می رانم

برای

شاخه گلی ترانه

تا

بکارمش.

۱۳

بر فراز سربی آوازت

کدام شکوفه

می شکفتد

ترانه ای که در گره گله گلو

گرفتار

آمده است.

رهایی

از باریکه های سکوت را

نگاهت

کهکشانش ستاره هاست.

فریادی شو

تا بهاران بر نیامده را

احساس کنم

تا سبز شوم

در شعور بی طاقت جهان.

۱۴

رؤیای جهان  
 و منظومه ی تنهایی  
 که از دهان قناری غریبی  
 پرواز می کند.

تنهایی  
 گلی ست،  
 برشدن است و  
 زمان را  
 خاکستری مبهم  
 انگاشتن.

۱۵

سر تاسر کهکشانشان را  
بر منظومه ی آوازت  
می نشینم،

شاید

جهان را

تصویری  
آن گونه بیابم  
که آدمیان  
ستارگانی خردند  
کودکانی  
که  
جز به شادی  
لحظه ها را  
نمی گشایند  
و دریچه پرواز  
هماره  
به آوازی  
گشاده  
می خندند.

۱۶

وقتی که رفتی

دریا خشک شد

و قطره ها

بی سرپناهی

طعم تباه آوارگی را

تجربه می کردند

از ایوان کوچک شعرم

اما

بر کهکشانشب

نظر می کنم

شاید

ستاره ای

یا که دسته گلی

افسانه ی حضور تو باشد

۱۷

قطره ای شو  
 خلاصه ی تمامی جهان  
 تا تو را لمس کنم  
 ستارگان فردا را  
 در تو بیابم؛  
 چلچراغ کوچه ی عاشقان  
 نه سرابی  
 که به رؤیایی چشم فریب  
 به خویش  
 می خوانی ام.

کلمه ای  
 ترانه ای  
 پرنده ای کوچک  
 تا همه ی کهکشان  
 خلاصه ی بال های تو باشند

۱۸

شعرم را  
با ستارگان  
نقاشی می کنم

شاید  
تجسم منظومه ای باشد  
چنان چون  
رؤیای کودکی  
که جهان را  
در حبه ی قندی  
دلچسب  
خلاصه می کند



## از همین شاعر منتشر می شود:

۱. روند بغرنج آفرینش (مجموعه نقد کتاب)

۲. ارزش کارکردی هنر و ادبیات (مجموعه مقالات)

ارتباط با شاعر :

Email : masood\_bizargiti@yahoo.com

<http://www.bizargiti.com>

<http://www.masoodbizargiti.blogspot.com>

شماره ۱۴

Masoud Bizar Giti

# Moments and Meditation

۲۵۰۰ ریال



تیرگیت